



تفاسیر نادرست طباطبایی از رویکرد داوری اردکانی

به گزارش خبرنگار مهر، جدیدترین اثر سید جواد طباطبایی با عنوان کتاب «ملت دولت و حکومت قانون (جستار در بیان نص و سنت)» به تازگی منتشر شده است. سیدجواد میری عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سلسله یادداشتی که در اختیار مهر قرار داده، به نقد این کتاب پرداخته است. متن زیر قسمت دوم از نقد سیدجواد میری بر کتاب سیدجواد طباطبایی است.

۲- تأملاتی درباره ناسیونالیسم و مفهوم ملت

طباطبایی بر این باور است که «امر ملی» و «وحدت ملی» ایران صورتی از ناسیونالیسم نیست، بل ناسیونالیسم یکی از صورت‌های تاریخی «امر ملی» در جهان است که فروکاستن «امر ملی ایران» به ناسیونالیسم خدشه به «امر ملی ایرانی» وارد می‌کند.

(طباطبایی، (۱۴۹، ۱۳۹۸) البته اینکه امر ملی چیست، طباطبایی تعریف مفهومی دقیقی از این مفهوم در

هیچکدام از آثارش ارائه نمی‌دهد ولی می‌توان از بین خطوط سفید روایتش دریافت که امر ملی معادل وحدت ملی ایران است ولی اینکه خود مفهوم «ملی» چیست با ارجاع به آثار مکتوب او نمی‌توان تعریف مَح‌صلی از آن یافت. (میری، ۱۳۹۹) اما شاید بتوان به دریافتی دقیق‌تر از آنچه طباطبایی می‌گوید رسید اگر نقدهای او به داوری را در کتاب ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت دنبال کرد و مجموع آن‌ها را مورد بازخوانی انتقادی قرار داد. به عبارت دیگر، تَعْرِف المَاشیا به اضدادها شاید بتواند ما را در فهم طباطبایی یاری کند. در «جستار پنجم» کتاب ملت، دولت و حکومت قانون، طباطبایی می‌نویسد

«به نظر من، نویسنده ناسیونالیسم و انقلاب [رضا داوری اردکانی]، با خلط مباحث بسیار، و با تکیه بر تلقی نادرست از تاریخ اندیشه در غرب، بویژه با جدی گرفتن توضیح فردیدی از تفسیرهای دیگری از تاریخ غربی، که مقدمه‌ای بر تحلیل او از ناسیونال-سوسیالیسم در آلمان است، کوشش کرده است طرحی از ناسیونالیسم در ایران عرضه کند که در نهایت به اندازه دیدگاه فردیدی-هایدگری نادرست است. داوری بی آنکه بتواند توضیحی از این گزاره اصلی نوشته خود بدهد، تکرار می‌کند که «در گذشته، در هیچ جا ناسیونالیسم وجود نداشته» و از این مقدمه تکراری این نتیجه تکراری تر را می‌گیرد که «چیزی به نام ملت یونان و ملت ایران و ملت عرب عنوان نشده است؛ ملت‌ها در دوره جدید به وجود می‌آیند». این تاریخ گویا دویست ساله است، «یعنی ملت به معنای جدید پیش از دویست سال سابقه ندارد». چنان که ملاحظه می‌شود او از تاریخ دویست ساله ناسیونالیسم نتیجه می‌گیرد که ملت هم تاریخی دویست ساله دارد» (طباطبایی، ۱۰۹، ۱۳۹۸).

اولین نکته‌ای که باید در این باب گفت این است که داوری در سه اثر مهم خویش در باب مفهوم ملت سخن گفته است؛ یکی در کتاب وضع کنونی تفکر در ایران و دیگری کتاب ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال و سومی ناسیونالیسم و انقلاب که سید جواد طباطبایی صرفاً به یک اثر داوری در باب مسائل مربوط به «امر ملی» اشارات ناقص کرده است و تفسیر نادرست از رویکرد داوری ارائه داده است. به سخن دیگر، برای فهم گفتمان و روایت یک فیلسوف یا اندیشمند ما نیازمند تمامی آثار او را به دقت واکاوی کنیم و «ادب پژوهش» ایجاد می‌کند که منظومه فکری او را در کلیتش و در نسبت با اجزا آن مورد بازخوانی قرار دهیم و سپس تفسیر خویش از اندیشه او را ارائه کنیم. اما در آخرین کتاب سید جواد طباطبایی نشانی از این «ادب پژوهش» نیست ولی «اراده معطوف به نقد» در آثار طباطبایی موج می‌زند. البته در اینجا من قصد دفاع از داوری را ندارم زیرا آثار او خود گواهی بی‌ن بر اندیشه او می‌باشند و خود او زنده و حاضر است و یقیناً از من بهتر می‌تواند درباره فلسفه سیاسی خویش دفاع کند یا بر نقدهای وارده پاسخی درخور بدهد. اما من این مقدار را نوشتم تا بگویم که طباطبایی فهم درستی

از آثار داوری ارائه نداده است و این قدری قابل تأمل است که فیلسوف ایران‌شهری از تفسیر آثار یک متفکر معاصر ایرانی به زبان فارسی چنین دچار سو تفسیر می‌گردد پس تفاسیری که او از آثار هگل و هایدگر و کانت و مستقلات عقلی در سنت فقهی / اصولی شیعه به زبان عربی می‌دهد تا چه حد می‌تواند صحیح و مبتنی بر فهم دقیق باشد؟! اما حال ببینیم که داوری واقعاً در باب مسئله ملت و ناسیونالیسم چه گفته است و آیا صورتبندی او از ناسیونالیسم برآستی خلط مباحث است یا طباطبایی دچار مغالطه (در معنای فلسفی کلمه) شده است؟

داوری ۴۶ سال پیش از دو مفهوم «تعریف جدید» و «تعریف قدیم» یا «معنی جدید» و «معنی قدیم» برای صورتبندی نظری خویش در باب «امر ملی» استفاده می‌کند. (داوری، ۱۳۵۷، ۱۷۸) اما طباطبایی هیچ اشاره‌ای به این تمایز بنیادین نظری در روایت داوری نمی‌کند و حتی اشاره‌ای هم به این موضوع ندارد که مفهوم «قدیم در جدید» و «جدید در قدیم» در تفکر معاصر روشنفکری ایرانی پیشتر از او، هم لفظش و هم معنایش مفصلبندی تئوریک شده بود و طباطبایی این صورتبندی را وام‌دار شریعتی (در کتاب بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی [

۱])

و داوری (در کتاب وضع کنونی تفکر در ایران [

۲])

است. این نکته مهمی است که در «ادب پژوهش» باید رعایت شود و شاید یکی از دلایل حمله شدید طباطبایی بر علیه شریعتی و داوری این است که خط سیر وامداری مفهومی خویش را پنهان کند. اما مهمتر از این نکته، این موضوع است که داوری از دو سنخ از امر جمعی در ایران سخن می‌گوید: یکی مفهوم ملّ است که او از آن به عنوان «تعریف قدیم» یاد می‌کند و آن را در مقابل ملت به عنوان «تعریف جدید» از امر جمعی ایرانیان قرار می‌دهد و اتفاقاً نکته ایی بسیار دقیق - و حتی پیشگوپانه- در باب نسبت و دیالکتیک این دو سنخ از امر جمعی ایرانیان می‌گوید که طباطبایی هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کند و آن این است که این «سنخ قدیم از ملّ» که پس از مشروطیت به حاشیه رانده شده بود ممکن است دوباره در سپهر جامعه ایران ظهور کند و او این «ظهور ملّ» را اینگونه در سال

۱۳۵۶

توصیف می‌کند

«متوجه می‌شویم که در معنی جدید عالم قدس حذف شده و البته که این تغییر کوچک و بی‌اهمیت نیست. با توجه به این اشاره، دیگر عجیب نیست که احساس بی وطنی ملازم با ناکامی‌های ملی، بازگشتی به معنی و مضمون قدیمی [ملّ] [را موجب شود» (داوری، ۱۳۵۷، ۱۷۹).

بنابراین داوری موجودیت امر جمعی ایران را نفی نمی‌کند و تاریخ این امر جمعی را «دویست ساله» (طباطبایی، ۱۰۹، ۱۳۹۸) نمی‌داند، بل می‌گوید ملّی تاریخی قدیم دارد ولی «ملت ایران» تاریخی جدید دارد و تاریخ جدید نظام «ملت-دولت» یقیناً در جهان قدمت چندهزار ساله ندارد و «ملت-دولت» ایران هم بیش از یک سده و نیم قدمت ندارد. اما چرا طباطبایی دست به چنین تحریف شگفت‌انگیزی می‌زند؟ به نظرم، این پرسشی است که باید درباره آن بیشتر اندیشید. زیرا تأمل در مورد این پرسش می‌تواند ما را در فهم طباطبایی به مثابه ایدئولوگ «امر ملی» مدد رساند. این سخن به چه معناست یا این سخن را چگونه می‌توان تفسیر کرد که دور از پیکارهای سیاسی فهم گردد و شاید به نوعی باب گفتگو را بگشاید؟ به نظر من، جامعه ایرانی در مواجهه با تمدن اروپایی دچار تحولات بنیادین شدیدی شد که داوری به بخشی از آن در نسبت با «امر جمعی ایرانیان» (ذیل دو مفهوم تعریف قدیم و تعریف جدید) اشاره کرده است و طباطبایی به نادرست مدعی است که داوری کوشش کرده است اثبات کند که «ملّی» ایران «قریب صد سال است که به وجود آمده است» (۱۳۹۸، ۱۵۲) داوری بین «ملّی» و «ملت» و نظام پادشاهی ممالک محروسه و نظام ملت-دولت تمایز قائل می‌گردد و آنچه قریب صد سال عمر دارد «ملت» در تعریف جدید و در قالب «ملت-دولت» است ولی طباطبایی این موضوع را - به دلیل اراده معطوف به نقد- درک نکرده است. اما پرسش کماکان برقرار است و آن این است که طباطبایی به چه معنایی ایدئولوگ «امر ملی» در ایران است؟ آیا ایدئولوگ بودن طباطبایی به معنای این است که گفتمان ایران‌شهری او موجبات وحدت ملی در ایران را تحکیم می‌کند (همانگونه که برخی از مورخین ساده اندیش ایرانی که مقلد طباطبایی هستند و چنین ادعایی می‌کنند) یا تلاش‌های او منجر به سرکوب جامعه ایرانی با تنوعات و تکررات آن می‌گردد؟

من بر این باورم که ما در ایران سه سنخ از امر جمعی را شاهد هستیم که داوری به درستی به دو سنخ از آن اشاره کرده است ولی طباطبایی تلاش می‌کند صرفاً یک سنخ از امر جمعی در بستر جامعه ایرانی را برجسته کند و مدل خویش را به عنوان «امر ملی» (یعنی امر وحدت آفرین) به حاکمیت و برخی نیروهای سیاسی در جامعه ایران حُقه کند. منظور من از سه سنخ از امر جمعی چیست؟ در ایران پس از مواجهه با تمدن اروپایی، جامعه ایران سه سنخ از امر جمعی را ذیل خویش خلق کرده است که هر کدام از این سنوخ اسطوره‌ها، الگوهای نهنی، طرحواره‌های مفهومی، طرح‌های استعاره‌ای، جهان بینی‌های متفاوت و روایت‌های گوناگون از تاریخ و نحوه تکوین «خویش‌شن اجتماعی» ایرانی را دارند: امر جمعی به مثابه ملّی؛ امر جمعی به مثابه ملت و امر جمعی به مثابه پات‌رم [۳].

به سخن دیگر، ما در ایران با سه فرم از امر جمعی روبرو هستیم که یکی ذیل مفهوم «ملّی» و دومی با مفهوم «ملت» و آخری با مفهوم «پات‌رم» قابل تحدید و تمییز از یکدیگر می‌باشند. البته در تاریخ معاصر ایران هر از گاهی ائتلافی بین نیروهای اجتماعی هر یک از این سنوخ از امر جمعی رخ داده است ولی برخی از اوقات هم یکی از این سنوخ تلاش کرده است نمایندگی آن دو دیگر را به زور به عهده

بگیرد و امر جمعی را تمامیت خواهانه بر اساس نظام معنایی خویش تفسیر و تبیین بکند و مخالف را بیرون از دایره امر مشروع جامعوی ایرانیان به تصویر بکشد.

به عنوان مثال، در دوران پهلوی اول ما شاهد ائتلاف بین خوانش ناسیونالیسمی و باستانگرایانه از امر جمعی هستیم که «ملّ» ایران را به حاشیه می‌راند و داوری در وضع کنونی تفکر در ایران به درستی اشاره به امکان بازگشت نیروهای سیاسی-اجتماعی «ملّ» در ساحت حاکمیت جامعه ایران می‌کند ولی طباطبایی این تحلیل جامعه شناختی دقیق و بنیادین داوری را درک نمی‌کند و تالش‌های او را به خطا به ناسیونال- سوسیالیسم هایدگر و هیتلر منتسب می‌کند.

تأسیس جمهوری اسلامی، به عنوان شهادی دیگر از تاریخ معاصر ایران، با تکیه بر «ملّ» و حذف نیروهای اجتماعی «ملت ایران» و «پارت‌رم ایران» ممکن شد ولی امروز پس از ۴۱ سال از تأسیس جمهوری اسلامی ما شاهد آن هستیم که نیروهای ناسیونالیستی و باستانگرایی (که هر کدام نظام معنایی خاص خود را دارند) دوباره در سپهر جامعه ایرانی سر برآورده اند و فشارهای بیشماری را به حاکمیتی که تالش می‌کند تکثر امر جمعی ایرانی را ذیل «امر دینی» قرار دهد، وارد می‌کنند.

به عبارت دیگر، گفتمان طباطبایی تلفیقی بین دو سنخ از امر جمعی جامعه ایرانی است: گفتمان مدرن و گفتمان باستانی یا تلفیقی از ناسیون و پارت‌رم. در این رویکرد «امر دینی» (و بخشی از مردم ایران) کاملاً استقلال خویش را از دست می‌دهد و به عنوان ماده صورت امر مدرن قرار می‌گیرد و از این روی است که «عمل نمایندگان مجلس اول» را، به زعم طباطبایی، می‌توان اسلامی تلقی کرد به این دلیل که آنها، در نگاه طباطبایی، توانسته بودند- نه در نظر، بل در ساحت عمل- شریعت را ذیل عقل مدرن اصلاح کنند و طباطبایی این مدرنیته کردن شریعت اسلامی را «نظریه عام اصلاح دینی» می‌خواند و تمایز کانتی (طباطبایی، ۲۶۱، ۱۳۹۸) بین اخلاق و حقوق (Legality ≠ Morality) را بخشی از پروسه اصلاح دینی تحدید می‌کند و از این منظر به هایدگر می‌تازد و داوری را هم هایدگری می‌خواند و او را مسبب به حاشیه راندن نظریه عام اصلاح دینی خویش می‌داند.

اما واقعیت این است که نمی‌توان امر جمعی سه گانه جامعه ایرانی را از منظر کانتی حل و فصل کرد و سویژکتیویسم کانتی را به عنوان «چشم انداز وحدت ملی» صورتبندی کرد. طباطبایی تلاش می‌کند خود را راوی قصه‌ی ایران در تمامیتش (باستانی، اسلامی، مدرن) عرضه کند و گفتمان ایران‌شهری را به مثابه جامع سه سنخ از امر جمعی که انحصاراً می‌تواند «وحدت ملی ایران» را در مقام نظر صورتبندی کند به جامعه علمی تحمیل کند ولی واقعیت امر این است که جریان غالب جامعه ایران که ذیل «ملّ» (به مثابه امر دینی) تحدید می‌گردد در صورتبندی ایران‌شهری سرکوب مفهومی (و تهی از محتوای وحیانی عقل) می‌گردد و خوانش طباطبایی از «امر مدرن» نیز با چالش‌های بنیادین از سوی مفسران عقل مدرن روبرو است.

البته این بدین معنا نیست که خوانش او از «امر باستانی» نیز خالی از اشکال باشد ولی تلاش او برای یک سنتز جامع از سنوخ سه گانه جامعه ایرانی صرفاً در حد یک طرح ایدئولوژیک قرار می‌گیرد که موجب زایش پیکارهای سیاسی در سپهر جامعه ایرانی می‌گردد و آنچه ما نیازمند آن هستیم نوعی «بینش نو-سهروردیانه» است که بتواند این سه سنخ از امر جمعی در جامعه ایران را که نظام‌های معنایی متفاوت و متافیزیک مختلف دارد را ذیل یک وحدت استعلایی صورتبندی کند نه اینکه یکی را ارتقا بدهد و نام آن را استعلاء بگذارد. این صورتبندی استعلایی در گفتمان ایران‌شهری غایب است و رویکرد ستیزه جویانه‌ی طباطبایی در ساحت امر اجتماعی نیز خود دامن به نوعی تفرقه- و نه وحدت- می‌زند که نشانه‌های آن در روایت ملت، دولت و حکومت قانون به وفور قابل مشاهده است.

ادامه دارد...